

گزینه‌ها و نهاده‌های فرهنگ مدار و مردم پرور در میراث معنوی و مادی شیخ علاءالدوله سمنانی و تأثیر آن بر وقف‌نامه عمیدالملک سمنانی

محمداحمدپناهی (پناهی سمنانی)

هرگاه - آن چنان که معمول است - به نوعی تقسیم‌بندی در جنبش صوفیه قایل باشیم و آن را به دو جریان "پویا" و "ایستا"، بخش‌بندی کنیم، شیخ ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی (۶۵۷-۷۳۶هـ.ق) مهم‌ترین و درخشان‌ترین شخصیت در جریان پویای این مرزبندی است. کاوش در زندگی این مرد نامدار تاریخ فرهنگ ایران نشان می‌دهد که او از واپسین سال نوجوانی که پای به عرصهٔ حیات اجتماعی گذاشت، تاهنگامی که مغز و بازویش از حرکت باز ماند، دمی از تکاپو باز نایستاد. ما باید فرایند این تکاپو را در دو گسترهٔ مهم، یعنی «فکر» و «عمل» بنگریم تا به نهاده‌هایی که به مثابه میراثی گرانبقدر از حیات تقریباً هشتادسالهٔ شیخ برجای مانده است، دست یابیم، میراثی که نزدیک به هفت قرن آبخشور بسیاری از ره‌پویان عرفان و تصوف پویای ایران بوده و حتی امروز هم، به صورت مستقل و پیراسته از گرایش‌های صوفیانه، پویا و کاربردی است. در برشماری این نهاده‌ها، میان فکر و عمل، از آن روی نمی‌توان تفکیکی

گذاشت که هر دو جنبه در منش و شخصیت شیخ در آمیزه‌ای جدانشدنی، عمل کرده‌اند.

به اعتبار منابع معطوف به زندگی علاءالدوله - خواه آنها که حاصل اندیشه و قلم خود اوست، یا آنها که تراوش اندیشه دیگران درباره اوست - پندار و کردار این مرد، همواره در راستایی موازی حرکت کرده‌اند، به عبارت ساده‌تر کردار او به درستی از پندار او ناشی شده است. هم از این روی در این نوشته، نهاده‌های شیخ - که ما آنها را "مردم پرور" و "فرهنگ مدار" ارزیابی کرده‌ایم - در چند محور، با این عنوان‌ها، مورد بحث قرار گرفته‌اند:

۱- گزینه‌های اجتماعی و سیاسی

۲- گزینه‌های اخلاقی و تربیتی

۳- گزینه‌های اقتصادی (عمران و آبادی)

۴- گزینه‌های فرهنگی

روشن است که هر کدام از این عنوان‌ها - و اساساً دیگر جنبه‌های زندگی شیخ - را می‌توان به عناوین متعدد دیگری تقسیم کرد، اما با در نظر داشتن زمان و مکان، در این نوشته چنان تطویلی را سزاوار نمی‌دانیم، جز این که در پایان، مقایسه‌ای در نهایت اختصار میان نظرات و اهداف شیخ در موقوفات خویش و وقف نامه عمیدالملک سمنانی صورت دهیم.

نهاده‌های اجتماعی و سیاسی

همچنان که می‌دانیم شیخ علاءالدوله سمنانی از همان پانزده‌سالگی

(۶۷۴هـ.ق) که به پشتوانه و اعتبار دولت مردان مقتدر خانواده‌اش - پدر، عمو و... - به بالاترین مرکز قدرت زمانه، یعنی دربار مغولان پیوست، در کانون مسائل سیاسی و اجتماعی روز ایران قرار گرفت و شگفت این که از همان آغاز جوانی با مقدار و مرتبت مقام‌های سیاسی و اجتماعی آشنا بود و بر کم و کیف آنها اشراف داشت. این مدعا از نوشته‌های خود شیخ بر می‌آید، آنجا که گفته: "من که در خانواده‌های محتشم به نوجوانی رسیدم، به هر کاری راضی نمی‌شدم و ملازمت هر کسی را نمی‌پذیرفتم، مگر سلطان روزگار را که "ارغون" بود. (۱)

گفتنی است که این سلیقه را در گزینش مناصب اجتماعی در ۱۵-۱۶ سالگی که به ارغون پیوسته، داشته است. (۲)

علاءالدوله، پیوند با دربار مغولان را با اختیار، مبتنی بر اندیشه و تفکر مقتضی سن و سالش پذیرفته و این انتخاب را، نه از سر آزمندی و به بوی مال و مکنت - که از آن بی‌نیاز بوده - بلکه به مثابه یک عمل اجتماعی مخلصانه متحقق ساخته است. وی خود تصریح کرده است که: "ده سال بی طمع خلعتی و مال، به همگی همّت، به عمل‌پیشگی او (ارغون) پرداختم.

اخلاص من در ملازمت و خدمت به سلطان، از دیگر ملازمان و عمل‌پیشگان ممتازم کرد و مورد توجه و عنایت سلطانم گردانید. (۳)

بدین ترتیب او نخستین نهاده را به گاه قبول مسؤولیت اجتماعی، در ایمان و اخلاص به کار و پرهیز از آزمندی قرار داد و در عمل هم به اثبات رسانید.

اخلاص در این دوران "عمل‌پیشگی" - که باید آن را دوره تجربه و خطا در زندگی اجتماعی او شمرد وقتی با آموختن فوت و فن کار یا به تعبیر خودش "فضیلت" راهکارهای دیوانی، توأم شد، چنان موقعیت و جاهتی را موجب شد

که "ارغون" او را مقرب خود ساخت، بطوری که محسود دیگر وزرا و امرا شد. (۴)

شدت اخلاص در اوان و طیفه دیوانی - که گاه او را از تکالیف ربانی باز می داشت - وی را به معرکه های نظامی و جنگی نیز غلطانید، چنان که "به سال ۶۸۳ که ارغون و دیگر شاهزادگان مغول از اسلام پذیرفتن احمد تگودار برنجیدند و با او به جنگ برخاستند، علاءالدوله ۲۴-۲۵ ساله نیز با ارغون در این جنگ همراه شد و با خود گفت: "جنگی کنم که پسندیده پادشاه افتد" (۵)

اگر چه پیوند با بدنه اصلی قدرت و تراکم وظایف دیوانی وی را از شخصیت فرهنگی اش نیز آن چنان دور می ساخت که گاه "خواننده ها و آموخته هایش را فرا یاد نمی آورد و نمی توانست چیزی بر آن بیفزاید"، اما جوشش و غلیان عنصر پویایی در نهاد او، آرامش نمی گذاشت. گسستن از ارغون خان، فراز مهم دیگری در زندگی علاءالدوله است. از منابع خودنوشته شیخ چنین برمی آید که بریدن از دربار مغول، هم از نظر شخصی و هم از جهت اجتماعی به آسانی تحقق نیافت. اگر چه علاءالدوله در پی تحوّل درونی از ارغون بریده بود، اما برای خان مغول بریدن از علاءالدوله، به سبب خصال شخصی و قابلیت توأم با اخلاص او در مدیریت مشاغل دیوانی آسان نبود. داستان ملاقات و مناظره آن دو باهم - که علاءالدوله خود شرح جالبی از آن داده - بسیار مشهورتر از آن است که نیاز به تکرار داشته باشد.

از جهت اجتماعی نیز گسستن از ارغون وضعی بحرانی پیش آورد. نوع رفتار سرد و سخت بی نیازانه علاءالدوله با ارغون، منسوبان و از جمله عمویش که در دولت مغول صاحب جاه و مقام بودند و در بیم از دست دادن موقعیت خود، واکنشی خصماگین به علاءالدوله نشان می دادند، نمودهای این وضع بحرانی بود. می توان احتمال داد که آن منسوبان نسبت به جان خویشاوند جوان خود - در پی رفتارش با

ارغون - بیمناک بوده‌اند. واکنش دیگر را دولت‌مردان تاتار نشان دادند که پس از بیرون آمدن علاءالدوله از نزد ارغون به او گفتند که: تو از نزد ما گریخته‌ای و تاجیکی [ایرانی هستی].

اما هیچ کدام از این واکنش‌ها، علاءالدوله را که از درون متحوّل شده بود، از تصمیمش باز نداشت. او به سمنان آمد. (۶۸۵هـ.ق) و از تمامی تعلّقات دیوانی و اشرافی دست شست و در تکمیل روند خودسازی و خودشکنی در سرآرامگاه شیخ حسن سکاکی، قبا و کلاه و کمر دیوانی باز کرد و به دور انداخت و جامه صالحان پوشید و غلامان و کنیزان خانگی [این نموده‌های ارزش اشرافی] را آزاد ساخت. این اعمال نمونه‌های دیگری از نهاده‌های اوست. این نهاده‌ها آنگاه کامل تر می‌شوند که می‌بینیم بریدن از تعلّقات دیوانی و مظاهر اشرافی در نزد او به معنای شانه خالی کردن از مسؤولیت اجتماعی ناوابسته به نظام دیوانی نبود. شیخ از این پس بی‌آنکه مقام و عنوان دیوانی داشته باشد، هرگاه که ضروری دانست، از ملاحظه در امور دیوانی پرهیز نکرد. قبول نقش وساطت برای آشتی دادن امیر چوپان و ابوسعید بهادر، ایلخان مقتول مغول (۷۲۷هـ.ق) - اگرچه ناموفق - و نیز سفر به سلطانیه برای شرکت در مراسم افتتاح آن شهر نویناد (به دعوت ابوسعید)، از نموده‌های این گونه ملاحظات سیاسی است. در نهاده‌های سیاسی - اجتماعی شیخ، به عدم قبول مقام دولتی، ملاحظه در حد آشتی دادن دو قدرت متخاصم سیاسی یا حضور در یک آیین رسمی دولتی اکتفا نشده است، بلکه به ستم‌ستیزی و دفاع از فرودستان و غارت‌شدگان، هشدار به حکومت‌گران برای پرهیز از تاراج زندگی مردم، بهایی خاص داده شده است. تا آنجا که دوشیدن مردم و خواستن از آنها، با گدایی برابر گرفته شده و به کرات از چپاول خلق‌الله ابراز نفرت شده است:

چون گدایی نیست جز خواهندگی
هر که چیزی خواست از مردم گداست
ور به زخم چوب خواهد، نزد عقل
او گدای ظالمی بس بی حیاست
زین بتر آنست کز مسکین به زور
می ستاند زر که: این ادرار ماست
از ره انصاف پرسم از شما
این چنین ظمی در این دولت رواست؟
خود بپرسید از همه خلق جهان
کاین چنین بیداد در عالم کجاست؟
در فرنگ و چین و در هند و خطا
جمله می گویند کاین جور و خطاست
آنچه بر ما بود گفتیم و نوشت
دفع این بیداد زین پس با شماست (۶)

او "کمر متابعت سلطان بستن" را تنها زمانی معتبر و مقبول دانسته که در
التزام "کار مظلومان و یا افتادگان به منزل رساندن" باشد. او در پایان عمر به این
نتیجه رسیده بود که: "این که مرا در آخر عمر معلوم شد، اگر در اول عمر معلوم
شدی، ترک ملازمت سلطان روزگار نمودمی و هم در قبا، خداپرستی کردمی و پیش
ملوک، مهمات مظلومان ساختمی" (۷)

نهاده‌های اخلاقی و تربیتی

مکارم و ارزش‌های اخلاقی، بِن مایه سرشت و منش علاءالدوله سمنانی است. در این قلمرو، از نهاده‌های شیخ، فهرستی طولانی می‌توان به دست داد: پشت پا زدن به فرهنگ و معارف اشرافیت موروثی و خاندانی، شجاعت درخشان در بریدن از زخارف دنیایی، گذشتن از جاه و مقام دیوانی و رها کردن کلاه و کمر، آزاد کردن بندگان و کنیزان، صدقه دادن اموال و وقف کردن آنها، پایداری در اعتقادات و اصرار و ابرام در ترویج آنها، شهادت در اعتراف به اشتباه هنگام رسیدن به دریافتهای تازه فلسفی، ارزش نهادن بر کار و تلاش و نفرت از بی‌کاری و بی‌کارگی، برخورد ساده و تملق‌آمیز با صاحبان مناصب درباری و دیوانی، دوری از زهد غرورآور و نخوت‌آفرین، اعتراف به گناه و خطا و پوزش خواهی و... مقولاتی از نهاده‌های اخلاقی شیخ به شمارند که برای هر کدام مصداقی روشن در دست است. شیخ پس از کناره‌گیری از دربار مغولان - چنانکه گفتیم - به عنوان اولین اقدام، مظاهر مادی منزلت‌های دیوانی، مثل قبا و کلاه و کمر را به دور افکند و از نمودهای اشرافیت، مال و مکت را یا وقف کرد یا بخشید و کنیزان و غلامان سرایی را آزاد ساخت.

از مشهورترین فرازهای زندگی شیخ، پایداری او در اعتقادات و دریافتهایش از دین و مقولات فلسفی آن است، تا آن حد که کارش در این زمینه به تعصب و درگیری‌های تند و ناروا با اصحاب اندیشه‌های دیگر کشید. متفکر بزرگ، ابن عربی (محبی‌الدین بن عربی اندلسی) را "ملحد" نامید و عبدالرزاق کاشانی را "دور از طیب لقمه و صدق لهجه" خواند و دانشمندی دیگراندیش را تا به قصد کشتن دنبال کرد^(۸).

این یک سونگری و تعصب در نهاده‌های اخلاقی شیخ البته بار مثبت ندارد، اما در فرایند تکاملی شخصیت شیخ می‌بینیم که این نقیصه جبران می‌شود، چرا که پای فشردن و اعمال تعصب تا جایی ادامه می‌یابد که در باور او خللی وارد نشده و اگر به مرور زمان به تجربه‌ها و دریافت‌های تازه رسیده، آن مایه از شجاعت اخلاقی و صراحت بیان را به کار برده که از باورهای پیشین دست بردارد. چنانکه به اعتبار قول یکی از مریدانش - شاه علی فراهی از بزرگان اصحاب شیخ - در آخر حیات می‌فرمود:

"من هرگونه طعن غلیظ که به نسبت شیخ محیی الدین ظاهر گردانیده‌ام بالاخره از قصور فهم خود دانسته، از آن نوع اعتقاد طریق انصراف واجب دیده‌ام" و به فراهی سفارش کرد که: اکنون از روی بصیرت و دانایی، به هر موضع که سخنی از تنوعات رقم قلم من به نظر شعور تو می‌رسد، از صفحات صحایف اوراق و اجزاء مصنفات من، به جملگی حک نمای (۹).

به اعتراف صادقانه او به اشتباه از همین دست، در ماجرای گسستن از دربار ارغون اشاره کردیم که معتقد شده بود "در قبا هم می‌توان مهمات مظلومان را ساخت" و از فشار حکومت ظلم بر مردم کاست.

از دیگر ملکات برجسته شیخ، صدق گفتار و صراحت لهجه است. او خطاب به امیر چوپان فرمود که: در دنیا سه طایفه‌اند: مردانند و نیم مردانند و نامردانند. مردان، ایشانند که سخن حق بگویند و ترسند و اگر سخن حق بشنوند، بتفسند [گرم شوند و تأثیر پذیرند]. نیم مردان ایشانند که سخن حق نتوانند گفت، اما چون بشنوند بتفسند. نامردان ایشانند که از سخن حق گفتن ترسند و اگر بشنوند نتفسند. حق تعالی ما را و ترا از نامردی نگاه دارد. (۱۰)

علاءالدوله برای انسان، حرمت و منزلتی ویژه قایل بود زیرا که انسان را مقصود و غایت آفرینش می‌دانست و می‌گفت که خدای تعالی این دنیا را با همه نعمت و برکت به خاطر انسان برپای داشته است. هم از این روی به بندگان خدا عشق می‌ورزید و حاضر نبود ایشان را محتاج و گرفتار ببیند.

در آثار منظوم شیخ، معارف اخلاقی فراوان به جلوه درآمده‌اند:

دوستی چیست؟ هیچ می‌دانی؟ در سرکوی دوستان مردن

(دیوان، ص ۳۱۳)

خوشه معرفت از میم محبت خوش چین

خوشه‌ای خوش‌تر از این در همه عالم نبود

(دیوان، ص ۲۸۵)

بار بر هیچ دل مننه، زینهار تا توانی بجان بکش باری
 جهد می‌کن که تا برون آری از قدم‌های دوستان، خاری
 ور بدین دسترس نمی‌یابی خار در پایشان مغل، باری
 کاین جهان بوده است و خواهد بود ای پسر، یادگار بسیاری...

(دیوان، ص ۳۲۳)

به سان کوه می‌باید که باشد مرد پابرجا

چو طفلان بد بود هر دم زضعف رأی لغزیدن

نه کار سرو بالایان ثابت رأی دین باشد

به هر بادی که برخیزد، چو شاخ بید لرزیدن

سبکباری مکن در کار و مشتاب و یقین می‌دان

بود کار خردمندان، ثبات و صبر ورزیدن.

(دیوان، ص ۳۱۴)

مردم‌نوازی و مردم‌پروری از دیگر گزینه‌های درخشان شیخ در قلمرو اخلاق است. انسان آرمانی او، انسانی است محترم، آگاه، بیدار دل، کوشا، نوع‌دوست، مردم‌نواز، فروتن و افتاده و در عین حال مستغنی و توانا. چنین انسانی محبوب آفریدگار است و مقصود و منظور آفرینش. او که جائز الخطاست، به گناه خویش اعتراف دارد، اما حالت انفعالی گناهکارانه‌اش قابل تعمیم است:

من گنه کردم و تو خود می‌دانی که همه بندگان گناه کنند.

این گناه که به طور عمد ناشی از جهل و غفلت است، از ابزارهای شناخت است و بر جبران غفلت از خودشناسی و خودکاوی تأکید دارد:

ای بسا شرک خفی کاندر درون جا داده‌ایم

ای بسا دل‌های مردم را که ما آزرده‌ایم

ای دریغا عمر ما کاندر تمنا شد به باد

ای دریغا تا کنون ما نفس می‌پرورده‌ایم

دشمنی دیگر نباشد آدمی را هم چو او

من نمی‌دانم که با او چون به سر می‌برده‌ایم؟

اما علماء الدوله از کنار این دست از غفلت‌های انسان آرمانی خود بی‌تفاوت

نمی‌گذرد و به پیامدهای آن اعتراض می‌کند:

افسوس که محو شد به کلی آثار مروت و فتوت

کس نیست که یک نفس برآرد با هم زطریقه اخوت

فاجعه بزرگ از چشم او، بی اعتبار شدن کرامت و خود انسانی است:

هـمـت عـالیت چـرا پست شد؟

وز می‌غفلت به چه سرمست شد؟

مـعرفت را چـه مـصیبت رسید؟

دامن عـقلت ز چه از دست شد؟

(دیوان، ص ۲۷۸)

و سپس آن کس را که در استمرار غفلت پای می‌فشارد، به ریشخند می‌گیرد:

چون که بگذشت عمرت از هفتاد مر ترا نه زن است و نه فرزند

بهر که جمع می‌کنی تو حرام؟ غفلت و حرص و ابله‌ی تا چند؟

نفس! مگری تو بر سیاه دلش برسپیدی ریش او می‌خند.

(دیوان، ص ۲۸۳)

از این منظر دریغ است اگر از شجاعت و شهامت اخلاقی شیخ در نقد

اجتماعی، ذکری به میان نیاوریم. چرا که صراحت و قاطعیت او در این زمینه اگر بی‌نظیر نباشد، کم‌نظیر است.

او در "چهل مجلس" آنجا که به یورش مغولان و ارزیابی آثار و پیامدهای

شوم و دهشت‌بار آن می‌پردازد، بیان او نه همین رنج‌نامه یک عارف دل‌آگاه مردم‌دوست است، بلکه ادعای قاطع و رسواگر است علیه جامعه‌ای که مکارم اخلاقی‌اش زبون و پایمال شده است:

[وقتی مغولان به ایران تاختند] برهنگان و عوانان در کار کردند و به شهرها فرستادند.

اینان با خواجگان ساختند و به جهت هوای نفس و از روی ریا با یکدیگر قسمت‌های

باطل و بی‌وجه کردند. و محصلان در کار کردند و آنان چون سگان گرسنه در

گردکوی‌ها افتادند و به دریدن پوستین عاجزان مشغول شدند.

پس اهل صلاح جلای وطن کردند، ضعیفان پایمال جهانخواران شدند، اهل بازار به مسخرگی عوانان رفتند، برزگران به گدایی در افتادند، لثیمان خرابات را معمور کردند، عالمان مدارس را معطل گذاشتند و ترک علم کردند، عابدان صومعه‌ها را دکاکین رزق ساختند که: ما رازق می‌جوئیم، صوفیان ازرق پوشان خانقاهات را هنگامه شیطان ساختند و به کفر و قلماش گفتن مشغول شدند که: ما معرفت می‌جوئیم. القصه هر یک به شومی هوی، کمر متابعت سلطان بر بستند و جهان ویران کردند. (۱۱)

در جای دیگر (فصل اول از باب ششم کتاب العروه) وقتی "اصحاب اوقاف از قضات و اعوان سلطان و عمله ایشان" را از مداخله - به هر عنوان - در موقوفات خویش منع می‌کند، دلیل آن را با چنین صراحتی مطرح می‌سازد:

«از برای آن که همت این طایفه [منع شدگان] چنان دیدم که از شومی طمع ایشان همه خانقاهات خراب می‌گردد و به حقیقت خسیس‌ترین خلایق از روی همت و پلیدتر از همه از روی اعتقاد و زشت‌تر از روی، خوی بد ایشان را دیدم که از صحبت ایشان وحشت حاصل می‌شود اهل دل را، از آن که کلام ایشان فحش باشد یا غیبت یا مسخرگی.»

او تنها سلطان و عمله او را از مداخله در موقوفاتش نهی نکرده، بلکه متولیان و مشرفان و خدام وقف و فرزندان آنان را نیز صالح در این زمینه نشناخته و گفته است: «به چشم خود دیدم که این طایفه تصرف کردند به عادت پدران در اوقاف و به فروختن آن قیام کردند و در خریدن آن اوقاف. با وجود این که می‌دانستند وقفیت آن...»

شعرها و رساله‌های مثنوی شیخ سرشار از نهاده‌های اخلاقی انسانی است که شخصیت او آمیزه‌ای متعالی از تواضع و مفاخره، استغنا طبع و خودشکنی، دنیا گریزی و احساس مسئولیت اجتماعی، اعتراف به جهل و خودشناسی است. شخصیت ترکیبی چنین انسانی را شاید بشود در درون این رباعی شگفت‌آور شیخ باز شناخت:

آن هیچ کزو هیچ نیاید، ماییم آن هیچ که هیچ را نشاید، ماییم
نی نی غلطم، ز هیچ برناید هیچ آن هیچ کزو همه برآید، ماییم

عمران و آبادی

نظرها و باورهای شیخ علاءالدوله پیرامون کار و ارزش‌های معنوی و مادی آن، از درخشان‌ترین نهاده‌های این عارف بزرگ است.

پیر سمنان، کار و تلاش و تولید را مصداق بارز و نمود عینی، در بیان مفهوم حضور در عرصه زندگی می‌داند. تأمل در زندگی علاءالدوله از این چشم‌انداز نشان می‌دهد که او، آن گروه از زهاد و اهل علم را که به بهانه "ترک" و "زهد"، دل به آرامش عزلت و آسایش و تن‌پروری می‌سپارند و معیشت و قوت زندگی را، نه به مدد بازوی خویش، که به تکیه از دسترنج دیگران حاصل می‌کنند و به گذران طفیلی و انگلی خود، نام زندگی، "عبادی - علمی" می‌دهند، به تمسخر می‌گیرد و عمل آنان را "متابعت شیطان" ارزیابی می‌کند. او از بیکارگی شدیداً نفرت دارد و عنصر بیکار را، کم‌ترین کس می‌داند.

از مجموعه زندگی این مرد والا برمی‌آید که او هیچگاه از کار و تلاش باز نایستاده است، خواه در مقامات دیوانی و در "قباه و کلاه و کمر" و خواه در ترک و

تجربید و مراقبه و آموختن و آموزاندن و تربیت مریدان و شاگردان و خواه در کشاورزی و تولید و مشغله‌های فیزیکی می‌دانیم. که وقتی به سمنان آمد، هماهنگ و موازی با ریاضت و چله‌نشینی و عبادت، به کشاورزی و آبیاری پرداخت. از تقریراتش در آثار منتسب به وی برمی‌آید که کناره گرفتن از مشاغل حکومتی و دیوانی و نیز زهدپیشگی و التزام به عبادت و اربعینات از سوی او، به معنای رها کردن مسوولیت‌های مهمی که لزوماً برعهده یک انسان متعهد مقرر است، نبود. اشاره‌های فراوان پیرامون این دوره از زندگی او در دست است که در سمنان به کشاورزی، احداث قنات و کاریز و تنظیم نظام آبیاری و حل و فصل امور اجتماعی و مداخله غیرمستقیم در معدودی بن بست‌های سیاسی - که براو تحمیل می‌شد - پرداخته است.

از آنجا که بخشی از معتقدات صوفیه به کشاورزی و زراعت نظر دارد، در جای جای آثار شیخ، علاقه او به آبادانی، توسعه، کشاورزی و آبیاری به جلوه درآمده است. چشم انداز درخشان او در زمینه بارور ساختن زمین و بهره‌گیری از آن، در *نصحات‌الانس* بدین گونه بازتاب یافته است:

فرمود که: حق تعالی این زمین و مزارع به حکمت آفریده و می‌خواهد که معمور باشد و فایده به خلق برسد... و اگر بدانند که از ترک عمارت و گذاشتن زمین را معطل، چه گناه حاصل شود، هرگز نگذارند که اسباب او خراب شود. هر کس زمینی دارد که از آن هر سال هزار من غله حاصل تواند کرد، اگر به تقصیر و اهمال، نهصد من حاصل کند و سبب او، آن صد من از حلق خلق دور افتد، به قدر آن از وی بازخواست خواهند کرد...

و اگر چنانچه از کاهلی ترک عمارت زمین کند و آن را "ترک" و "زهد" نام

نهد، جز متابعت شیطان چیزی دیگر نیست و هیچ کس کمتر از آدم بیکار نیست (۱۲)
 نکته مهم این که التزام شیخ به ارزش کار، محدود به اعتقاد نظری نیست. او
 در عمل هم به کار می پرداخت. امیر اقبال سیستانی نوشته است که:
 ... درویشان، پنبه بیرون می کردند، بندگی مخدوم نیز موافقت می فرمود.
 در آن اثنا فرمود که حضرت رسول (ص) هرگز بیکار نبود و بیکاران را دوست
 نداشتی (۱۳).

درویشان پیرامون مکتب و محضر او، همراه با آموختن و مراقبه و تمرین
 آداب سلوک، در مزارع و کشتزارها هم کار می کرده‌اند و شیخ نیز با آنان به کار
 می پرداخته و در کمیّت و کیفیت کار آنان بسیار حساس بوده است و تأکید می کرده
 است که:

درویشانی که به کار مشغول‌اند می باید که هیچ بطّال را میان ایشان راه
 نباشد که یک بیکار، صد مرد کار را، از کار باز دارد. (۱۴)

از نظر شیخ آباد کردن زمین بایر، حتی از راه جبر و بیگار گرفتن مردم جایز
 بوده است. در پاسخ امیر اقبال سیستانی که پرسید: اگر کسی زمین میّت را احیا کند،
 اگر در احیا کردن [آن زمین] زجر کند مردم را و به زور در کار دارد، دخل آن حلال
 باشد، یا حرام؟ پاسخ داد: دخل آن حلال باشد، اما مظلّمه آنکه خلق را به زور، کار
 فرموده در گردن او بُود (۱۵)

علاءالدوله کار کردن مریدان و درویشان را موجب غنای روح و جسم
 و منزلت اجتماعی شان می دانست و شگفت زده می گفت: این مردمان عجب اعتقادات
 دارند که درویش می باید گدا و محتاج باشد، که نمی دانند حق تعالی هیچ مرشد را
 محتاج نداشته است به خلق، و چرا بندگان خدای تعالی، جز به خدای تعالی محتاج

باشند؟ آخر این دنیا را با این همه نعمت و برکت ایشان برپای می‌دارد، بلکه مقصود از آفرینش، ایشانند. (۱۶)

علاقه فراوان شیخ به آب و آبیاری از تعلق او به آسایش و رفاه خلق سرچشمه می‌گرفت. او که می‌دانست در کویر خشک و سوزان بیابانک، تنها دسترسی به آب می‌تواند زندگی را از نابودی قطعی رهایی دهد، تلاش جانانه‌ای برای دستیابی به آب و استفاده درست و قانونمند از آن، به کار برد و سرمشقی برای مردم روزگار خود و آیندگان بر جای گذاشت. (۱۷)

او منطقی قوی و انسان‌دوستانه و مبتنی بر علم و عمل در مسئله آب و آبیاری داشت:

حکایت کاریز فرمود که عملی و علمی نیک است. چه آبی در زیرزمین نامتفع [بلااستفاده] به سعی کسی بر روی زمین افتد که جمله حیوانات از آن منفعت توانند گرفت، ثواب عظیم باشد. و از این جا حکایت کاریز صوفی آباد در افتاد که چگونه بود. (۱۸)

حکایت کاریز صوفی آباد، دلکش و جذاب است و گواه بر سعی و پافشاری و نگاه علمی و توکل و امید شیخ برای دستیابی به آب. او پس از کامیابی دریافتن آب در صوفی آباد، سخت شادمان شد و نام خیزش‌گاه آب را "چشمه خداداد" نهاد. در دیوان او چندین شعر در توصیف این چشمه آمده که نشانه خرسندی و سرور اوست:

حق بدان چشمه مرا راه نمود

چشمه‌ای زیر زمین پنهان بود

نظر رحمت از آن دور مباد

نام این چشمه خداداد نهاد

شاد بادا دل آن خوب‌نژاد که کند مردم آن را دلشاد...
 حق به من داد، من از راه نیاز وقف کردم و بدو دادم باز

(دیوان، ص ۴۰۵)

پیر سمنان، دستاوردهای تولیدی را برای اندوختن یا کامیابی خود نمی‌خواست. نه همین چشمه‌ی صوفی‌آباد که به تقریب تمامی دار و ندار خود را- خواه از میراث پدر، یا مشاغل دیوانی و دسترنج شخصی یافته بود- و آن شامل ثروت وافر و مکنت فراوان و غلام و کنیز بود- وقف کرد و غلامان و کنیزان را آزاد ساخت، بخشی از اموال منقول را صدقه داد، عواید املاک را صرف بینویان و معیشت صوفیان و تعمیر خانقاه و جماعت‌خانه و آباد کردن زمین کرد. او برای حفظ و استمرار موقوفات و اهداف مترتب بر آنها، سفارش‌های بسیار کرد. از جمله این‌که: فرزندان من در تولیت آن هیچ مدخلی نسازند و مشرف و خادم آن مال نباشند که تصرف کنند به وجهی از وجوه. (۱۹)

منع فرزندان از مداخله در کار موقوفات، به معنای بی‌نوا گذاشتن آنها نبود، خود در کتاب العروة تصریح کرده است که: "حق زن خود دادم و حق ولد خود را زیاده از آنکه پدر به من داده بود، دادم."

گزینه‌های فرهنگی

شیخ علاءالدوله سمنانی در میان معاصران خویش از جهت گرایش در مقولات فرهنگی و سعی در اشاعه آنها، بی‌تردید شخصیتی کم‌مانند است. گواه این مدعا تنها شماری حدود سیصد رساله و نوشته منسوب به او (که ابن حجر در "درر الکامنه" به آنها اشاره کرده) نیست. بلکه بخش مهم و مهم‌ترین

بخش از کارنامه زندگی او را تلاش‌ها و کوشش‌های فرهنگی‌اش رقم می‌زند. از بررسی این بخش از حیات او برمی‌آید که در راه اشاعه معارف دین و ایدئولوژی و آرمان‌های اجتماعی خود تلاش خستگی‌ناپذیر به کار می‌برده است و اگر در تیمارخواری حال مستمندان و درماندگان، از بخشیدن مال دریغ نداشته، در این راه نیز از بذل توش و توان مضایقه نکرده است. اشاره او به این که "هزار طبق کاغذ در راه و رسم تصوف سیاه کردم و صد هزار دینار مال پدری و میراث، صرف و وقف صوفیان نمودم..." حقیقتی انکارناپذیر است. او پس از جداشدن از ارغون‌خان، شوق وافر خود را با تلاش پی‌گیر در راه آموختن و پر کردن کاستی‌های علمی خود هماهنگ ساخت. خود گفته است: چون ماه رمضان به سمنان رسیدم مشغول شدم به تحصیل عبادتی، و چنان خالی بودم از جمیع علوم شرعی که استنباط یک مسئله نمی‌توانستم کردن... در آن زمستان تحصیل علوم مالابد کردم و بناء سلوک بر وفق کتاب "قوت‌القلوب" که تصنیف شیخ ابوطالب مکی است، بر خود مقرر کردم و مشتاق شدم به تجوید...»

در گستره مضمونی آثار مکتوب شیخ و منقولات مریدان از حالات و گفتار وی، البته معارف دینی و عرفانی غلبه دارد و اساساً او از این منظر به جهان می‌نگرد، ولی سهم عمده‌ای هم به مسائل و دیدگاه‌های وی در سیاست، اجتماع، اقتصاد، تاریخ و ادبیات متعلق است.

شیخ سمنان این معارف را با زبان و بیانی استوار، اماساده و بی‌حشو و پیرایه - هم در نثر و هم در شعر - بازگفته است.

استاد نجیب مایل هروی اشاره می‌کند که "شیخ از میان شیوه‌های سه‌گانه نثر خانقاهی، شیوه ساده و بی‌پیرایه‌ای را که اکثر مشایخ صوفیه و محققان خانقاهی از

دیرباز پی گرفته بودند، برگزیده است. در جمیع آثارش، فارسی را به گونه‌ای نوشته است که پس از هفتصد سال در بسیاری موارد مطابق است با نثر بی پیرایه زمان ما. این گزینش از آن رو بود که شیخ - چون دیگر عارفان متمایل به شیوه مرسوم - زبان را وسیله تفهیم و تفاهم آراء و یافته‌هایش میان طبقات مردم، فاصله مردم کوی و برزن و اهل بازار، و به دور از قیل و قال مدرسی و زبان مدرسه می دانسته است. چون این بزرگان بیشتر با طبقات و دسته‌های مردم عادی و مریدان امی رویاروی بوده‌اند. " (۲۰)

جستجوی مستوفا و ژرف در نهاده‌های فرهنگی شیخ، زمان و زمینه بسیار گسترده می‌طلبد که در گنجایش این نوشته نیست. به عنوان مثال آموزه‌های وی در رسالات او چنان دامنه گسترده‌ای دارد که ورود در آنها بیم سرگردانی و به انتها نرسیدن دارد.

در دوازده رساله و نیز پاره‌ای از مکتوبات او - و همه به فارسی نگاشته - از همه چیز و همه جای زندگی مادی و معنوی سخن به میان آورده است. این مجموعه پر محتوا، تنها از معارف اهل عرفان و تصوف و راه و رسم سلوک و سماع (در: سر سماع) و تکالیف و الزامات دینی، مثل نماز، روزه، حج، جهاد، زکات و... (در: مالابد منه فی الدین) سخن نمی‌راند، بلکه از سیر در کره خاکی و آفاق و انفس و تأمل در طبیعت و درون آن (در: سرالبال لذوی الحال) و تربیت افراد مستعد و با استعداد (در: فرحة العاملين و فرجة الکاملین و نیز در: بیان الاحسان لاهل العرفان) و درونکاوی و وصف الحالات روحانی و اشراقات ربانی (در: فتح المبین لاهل الیقین و نیز در: سلوة العاشقین و سکتة المشتاقین و نیز در: نوریه) تا تاریخ رجال (در: تذکره المشایخ) و دانش تلفیقی ذهن و عمل (در: شطرنجیه) و تدبیر منزل و آداب معاشرت و زندگی روزمره (در: آداب السفره) مباحثی دقیق و جالب و

خواندنی به دست می‌دهد که هر یک از رساله‌ها گستره‌ای وسیع از مباحث گوناگون را از جزیی‌ترین امور - مثل غذا پختن و چگونه خوردن - تا پیچیده‌ترین مباحث فلسفی و عرفانی - پیش چشم می‌کشایند.

برای به‌دست دادن تصویری از شیوه نگارش ساده و دلنواز علاءالدوله، نخست فرازی از رساله شطرنجیه او را می‌آوریم که هم نمایانگر ویژگی نثر او و هم مؤید آگاهی و استیلای وی از علم شطرنج و هم نشان‌دهنده ذوق او در بهره‌گیری از حرکات مهره‌ها شطرنج و تلفیق هنری آن با دیدگاههای عرفانی و اجتماعی است. در این آمیزه رنگین و دل‌انگیز، کارکرد هر کدام از مهره‌ها در ترکیبی استادانه و شاعرانه از معارف عرفانی - به طرز گفتگو میان خود و مهره‌ها - شرح داده شده است. گفتگو با "رُخ" را نمونه می‌آوریم:

...گفتم: ای رخ فرخ! بیا تا از رموز چه داری؟ گفت: ای عزیز من! بر این بساط شطرنج هیچ کس از من بزرگ‌تر نیست، که مرد آزادم و تیزدو و سبک‌خیز. گاه بر پیل ترکناز کنم و گاه بر اسب شبیخون بَرَم. همه از دست من عاجزند. اگر من نباشم شاه را مات نزدیک آید. این همه را که یافتم از برکت یک خصلت است و آن، آن است که تیز دو و راست رُوم. هرگز کژی پیرامون من نگردد. بیت:

برین بساط چورخ رو، که چرخ فرزین گردد
پیاده کرد بسی شاه را زفیل و فرس
چون راست رفتاری پیشه کردم بر رقعۀ شطرنج، آفت به من نرسد. ای دوست صادق و ای یار موافق! تو نیز... همچون من راست روی پیشه گیر... (۲۱)

نمونه دیگر، که حد اعلای ساده‌نویسی شیخ را باز می‌نماید، رساله کوتاه و فشرده، اما بسیار جالب "آداب السفره" است که طی هشتاد فراز کوتاه و فهرست‌گونه،

آداب نشستن بر کنار سفره و غذا خوردن را تعلیم می‌دهد. تأکید شیخ در این رساله هم بر بهداشت خوردن و آشامیدن است و هم بر ادب و اخلاق در جمع نشستن و با جمع خوردن.

به احتمال بسیار این رساله را در پی تجارب حاصل از ایجاد جماعت‌خانه‌ها و خانقاه‌هایی که مریدان و درویشان و فقیران و مسافران را پذیرایی و تغذیه می‌کرده‌اند، به مثابه دستورالعمل و آیین‌نامه‌ای موجز نوشته تا فزاینده‌های آن به خاطر و حافظه مخاطبان باقی بماند. پاره‌ای از دستوره‌های این رساله حتی در زمان ما تازگی و کاربرد خود را از دست نداده است. بدان ای طالب صادق که:

- ادبی از آداب آن است که لقمه حلال حاصل کند.
- در تطهیر آن به غایب بکوشد.
- زیاده از قدر حاجت نخورد و امر وسط را رعایت کند، یعنی نه چندان کم خورد که خاطرش در پی لقمه دوان باشد، و نه چندان بسیار خورد که گران شود و از طاعت بازماند.
- تا بتواند تنها نخورد.
- اول انگشت برنمک زنند و بچشند.
- باید هر کس از پیش خود خورد.
- باید که در لقمه دیگری ننگرد.
- لقمه در جانب راست دهن نهد.
- آهسته خایند [بجوئند]، الا کسی که دندان ندارد، معذور دارند.
- تا آن لقمه به حلق فرو نبرد، دست به لقمه دیگر نبرد.
- یاران را لقمه نهد.

- سر از کاسه دور دارد.
- نگاه دارد تا پای بر سفره نهد.
- در میان خوردن، انگشت نلیسد و در آخر بلیسد و به دستارخوان پاک کند.
- نگاه دارد آنچه می خورد بر فرش نریزد.
- تا یاران می خورند او نیز دست می جنباند.
- ... اگر طعام‌هایی است که دیگران را آرزوست، چندانی بگذارد که ایشان نیز از آن بیاسایند.
- آنچه از میان دندان بیرون آید، نخورد و به رویمال (دستمال) خود بگیرد.
- بر شریک طعام ظلم نکند.
- به دست چپ ریش را بگیرد تا به طعام آلوده نشود. (۲۲)

شعر شیخ

علاءالدوله از دیگر ابزارهای آموزشی، شعر و شاعری را برگزیده است و ساده‌نویسی در نثر را به ساده‌سرایی در شعر تعمیم داده است. اگر چه آثار منظوم او از نظر هنر شاعری - در مقایسه با شاعران معاصرش - ارزش چندانی ندارد و به قول استاد ذبیح‌الله صفا: همه اشعار او متوسط و گاه پائین‌تر از این درجه است و اهمیت آن‌ها - به زعم دکتر صفا - بیشتر از باب انتساب آنها به یکی از معروف‌ترین عارفان قرن هفتم و هشتم هجری است. (۲۳)

اما حقیقت آن است که علاءالدوله از شعر و سخن منظوم، بیان تصویری و شاعرانه را در نظر نداشته و اساساً شاعری، مشغله اصلی او نبوده است، بلکه قصدش بهره‌گیری از علقه و عادت مریدان کم‌سواد و مخاطبان بی‌سواد به شعر بوده

و اینکه از دیرباز آموزندگان معارف اخلاقی می‌پنداشته‌اند که بیان سواد آموزش با شعر، پایدارتر و قوی‌تر در ذهن مخاطب می‌نشیند- و چنین هم بوده است- او نیز این قالب هنری را برگزیده است، تا هم داشته‌های علمی و عرفانی و هم "آفات" و لحظه‌های ویژه‌ای از حالات شور و جذبه خود را به مریدان انتقال دهد. و حَقّاً که در این سروده‌های "متوسط و گاه پائین‌تر از این" گهگاه قطعه‌های نغز و تک بیت‌های زیبا و دلنشین می‌توان خواند:

به غیر ذکر تو من دم زخم؟ خدا مکناد

ز آستان توام حق دمی جدا مکناد

جفای دوست دلم گرچه دوست می‌دارد

ولیک با دل من بیش ازین جفا مکناد

میان خطه اهل صفا، خداوندا

غم تو با دل من، بیش ماجرا مکناد

غم شما و دل ما، دو چیز نیست، یکی است

میان ما و شما، غم شما و ما مکناد

(دیوان، ص ۹۹-۹۸)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

علاءالدوله، که معاصر مولانا جلال الدین رومی بوده- در ۵۳ سالگی

مولانا به دنیا آمده است - در برخی از سروده‌هایش از این بزرگترین همه شاعران

جهان، تأثیر پذیرفته است:

نه تو خود گفته‌ای جانا که من تنهات نگذارم؟

نه شرطی کرده‌ای با من، که در غوغات نگذارم؟

کجا شد ناله زارم؟ کجا شد گریه و آهم؟
 نه پیمان بسته‌ای با من که بی‌اینهات نگذارم؟

و این غزل که به شیوه برخی غزل‌های مولانا، همه مصراعها دارای قافیه و ردیف‌اند:

هم یک منم، صد یک منم، ده صد منم
 بشنو حقیقت این سخن، اهل قبول و رد منم
 بد نیست چیزی در جهان و زانکه هست آن بد منم
 سدی ندیدی پیش خود، و دیده‌ای آن سد منم
 (دیوان، ص ۱۸۴-۱۸۵)
 علاوه بر این‌ها، می‌دانیم که برخی از رباعیات منسوب به علاءالدوله، آوازه بسیار دارند، مثل:

صد خانه اگر به طاعت آباد کنی
 به زان نبود که خاطری شاد کنی
 گر بنده کنی ز لطف، آزادی را
 بهتر که هزار بنده آزاد کنی
 یا این رباعی پارادوکسی (متناقض‌نما)ی بلند و عجیب، که قبلاً هم به آن اشاره شد:

آن هیچ کزو هیچ نیاید، ماییم

وان هیچ که هیچ را نشاید، ماییم

نی نی غلطم، زهیچ برناید هیچ

آن هیچ کزو همه برآید، ماییم
(دیوان، رباعیات)

وقف و نهاده‌های شیخ

امانکنه‌ای که در پایان این نوشته باید به اشاره گذاشت و گذشت و شرح و بسط آن را به مقال دیگر محول کرد، تأثیر نهاده‌ها و گزینه‌های شیخ علاءالدوله سمنانی در وقف، بر صاحب‌دولتان عارف‌منش یا صوفی‌مسلك بعد از خویش است. وما از باب نمونه این تأثیر در سمنان، به وقف‌نامه قاضی رکن‌الدین عمیدالملک سمنانی اشاره می‌کنیم که در جمادی الاول سال ۸۷۰ هـ ق - ۱۳۴ سال پس از رحلت علاءالدوله - نوشته شده و طی آن این قاضی املاک خود را در سمنان و بسطام، وقف کرده است.

اگر چه وصایای عمیدالملک در وقف‌نامه‌اش، با نهاده‌های شیخ در موقوفاتش تفاوت دارد و از آن جمله: شیخ فرزندان و فرزندزادگان خود را از دخالت در موقوفات به هر عنوان منع کرده، در حالی که عمیدالملک - شاید برای اولین بار - "منکوحه [خود] مسحات [به] فاطمه خاتون بنت صاحب اعظم... ملک حسین" را و بعد از او "فرزندان اعز اکرم ذکور و در صورت قطع نسل آنها، فرزندان اناث" را متولی موقوفات دانسته است. اما بسیاری موارد دیگر، به نهاده‌های شیخ علاءالدوله نظر داشته است. به عنوان مثال: عمیدالملک هم چون علاءالدوله آورده که:

شرط اعظم آن است که: هیچ حاکم و صدور و قاضی و متولی عام، در این موقوفات، به هیچ وجه از وجوه مدخل نمایند و حساب نطلبند و براه ننویسند و

نسخه جمع و خرج و حق السعی [یا حق المبیعی؟= دلّالی؟] ده یازده طلب ندارند و نگیرند و ندهند و هر فردی از افراد که خلاف این شرط نمایند و یا جائز دارد در لعنت خدا و سخط حق سبحانه تعالی باشد و بر سلطان وقت و امرا و وزراء نیکبخت واجب است که دفع شرّ و تعدی و ظلم آن ملعون نمایند. (۲۴)

تصریح علاءالدوله بر عدم مداخله حکومت و عمّال آن در موقوفات بر اوضاع اجتماعی عهد ایلخانان مغول و فساد و ناپاکدلی و نادرستی دست اندرکاران و شرکای محلی آنان مبتنی و البته قابل درک است.

و روشن است که عمیدالملک هم به دریافت‌های شیخ در این مقوله رسیده است و خاصه که درازدستی عمال حکومت در عهد او هم استمرار داشته که با چنان شدتی از ملاحظه دولتمردان و "وجیه الملگان" در کار موقوفات خود جلوگیری کرده است. (۲۵)

جنبه‌های دیگر از تأثیرپذیری عمیدالملک در وضع مقررات برای موقوفات، صرف عایدات املاک وقفی در کارها و اقدامات فرهنگی است. مرمت خانقاه‌ها و جماعت‌خانه‌ها - که کانون‌های آموزشی زمانه بوده‌اند - و او نام هر کدام و محل احداث آنها را مشخص کرده است، پرداخت راتبه و کمک معاش خدام و متولیان و آموزگاران شاغل در این کانون‌ها، تغذیه باشندگان و طلاب و درویش و مسافران - از صادر و وارد -، برقراری اجرت برای حافظ [قرآن خوان]، مؤذن، پیشنماز و نیز کمک به فقرا و مستحقان و تغذیه آنان از جمله وصایای عمیدالملک است.

در جایی از این وقف‌نامه اشاره‌ای رفته است که شاید ناظر بر الگوپذیری از نهاده‌های وقفی شیخ علاءالدوله باشد:

درویشان ذاکر که در جماعت خانه به عبادت مشغول باشند، بر موجبی که حضرت قدس اجتباهی علامی قدس سره در وقفیه خود مقرر فرموده‌اند، هر یک را هر روز یک کاسه آش و ده قرص [نان] همان نوع که آن حضرت معین فرموده‌اند، که هر ده قرص سمنان ثلثان یک من باشد و در هفته یک بار گوشت و یک بار شیرینی و در وقت میوه هر روز میوه بدهند و جامه تابستان و زمستان بر موجبی که آن حضرت معین فرموده‌اند، بدهند و درویشان هم باید که بر موجبی که حضرت قدس اجتباهی فرموده‌اند، اوقات رعایت نمایند (۲۶).

(عمیدالملک نام دقیق این "حضرت قدس اجتباهی" را نوشته است و ما حدس می‌زنیم که شاید شیخ علاءالدوله باشد.)

عمیدالملک هم چون علاءالدوله برای گزینه‌های فرهنگی در وقف‌نامه خود وسواس و دقت فراوان به کار برده است. به‌طور مثال در تعیین مقرری پیشنهاد مقرر داشته که: "امام یک نفر مرد متدین در اوقات خمسه به جهت حاضران امامت کند و از صبح تا نماز پیشین به تعلیم صبیان [فرزندان] مسلمانان مشغول باشد، از فرایض و واجبات و سنن و آنچه لابد است در امور دین. وظیفه او هر سال بدو رسانند: غله جهت امامت [فلان مقوله]... جهت معلمی [فلان مقوله]... از این جهت وظیفه امامت و معلمی علیحده معلوم شد که اگر دو کس باشند، حصه هر یک ظاهر باشد."

واقف برای افرادی که به درجه ارشاد و رهبری می‌رسند، به شرطی که ساکن و متوطن محل شوند و به طلاب و دراویش خدمت کنند، حقوق و مقرری تعیین کرده است. مقدار این راتبه برای افراد متأهل و مجرد متفاوت است. نیز مبالغی از عایدات موقوفه را برای ترتیب جشن در روزهای خاص، مثل: "عید غدیر خم، روز

استفتاح و شب رعایت، روزی که اربعین نشینند، میان اربعین، روزی که درویشان از اربعین بیرون آیند، روز وفات این فقیر...، اختصاص داده است.

عمیدالملک بر خصال و ارزش‌های اعتقادی برخورداران از عایدات موقوفات خود تأکید دارد:

“هر مهمان که اهل بدعت نباشد، حافظ [قرآن خوان] متدین متورع مجرد، مؤذن خوش آواز، خادم و فراش و نواب و طبخ خوش خلق، امام متدین، درویشان ذاکر، از اولیاءالله کسی که به مرتبه ارشاد رسیده باشد و نعوذ بالله متهم به بدعت و انحراف از جاده شریعت غرا نباشد، دانشمند پاک‌مذهب که به زینت تقوی و رعایت ظاهر شرع مؤمن باشد، خدمت‌گزارانی که در طبخ اطعمه ماهر باشند و صادر و وارد را که در بقعه رسند، خدمت نموده، خشنود گردانند و در تطهیر و تنظیف فرش و اوانی و جماعت‌خانه و خانقاه و عمارات سعی بلیغ به جای آرند.” (۲۷)

روشن است که مدعای تأثیرگذاری شیخ علاءالدوله بر عمیدالملک یا دیگران و نیز تأثیرپذیری احتمالی علاءالدوله از پیشینیان یا معاصران خود، نسبی و مشروط و محتاج بررسی تطبیقی است. مثلاً ما می‌دانیم که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر بزرگ ایلخانان، معاصر و دوست و هم‌صحبت شیخ علاءالدوله بوده است. خود شیخ در “چهل مجلس” اشاره فرموده که ما را چندین نوبت اتفاق افتاده که خواجه رشید و وزرا به سلام ما می‌آمدند... این که خواجه رشید در “ربع رشیدی” از علاءالدوله الهام گرفته و یا شاید علاءالدوله تحت تأثیر خواجه قرار گرفته است؛ و این مقوله‌ای است که دسترسی به وقف‌نامه شیخ و مقایسه آن با “ربع رشیدی” چگونگی آن را میسر می‌سازد و امید که چنین پژوهشی صورت پذیرد.

کاوش و چالش در اندیشه‌ها و معارف و نهاده‌های شیخ علاءالدوله سمنانی - این مرد بزرگ و شگفت‌انگیز تاریخ و فرهنگ ایران - زمانه و زمینه‌ای مقتضی و گسترده می‌طلبد و آنچه در این وجیزه آمده است، قطره‌هایی خرد و اندک از دریایی است که غوطه زدن در آن در توان هر کس نیست.

یادداشت‌ها:

۱- ۲- ۳- شیخ علاءالدوله خود شرح جذابی از چند دهه نخستین زندگانی خویش در فصل اول از باب ششم "کتاب العروه" آورده است که سندی معتبر و پایه برای مرور در احوال اوست. در این مورد نگاه کنید به: سید مظفر صدر، شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی، ۱۳۳۴، صص ۶۲-۶۱ و نیز: نجیب مایل هروی، مصنفات فارس نوشته علاءالدوله سمنانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۹.

۴- ۵- مصنفات، همان، ص ۱۰.

۶- دیوان کامل اشعار فارسی و عربی شیخ علاءالدوله سمنانی، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۴، صص ۲۶۴-۲۶۳.

۷- تذکره دولت‌شاه سمرقندی، نقل از صدر، همان، صص ۶۲-۶۱.

۸- نگاه کنید به: داستان "حاجی آملی" در مجلس بیست و دوم از کتاب چهل مجلس.

۹- نقل از مصنفات، همان، صص ۴۷-۴۶.

۱۰- چهل مجلس، صص ۹۷-۹۶.

۱۱- نقل از مصنفات، ص ۷.

- ۱۲- نفحات الانس، نقل از صدر، همان، صص ۹۴-۹۷.
- ۱۳- ۱۴- چهل مجلس، نقل از صدر، ص ۹۵.
- ۱۵- ۱۶- همان، ص ۹۶-۹۷.
- ۱۷- از دیرباز میان مردم سمنان شایع است که نظام سستی تقسیم آب (تقسیم استخری) در سمنان - که از نظام‌های جالب و شگفت‌انگیز و پرسابقه در این دیار کویری است - از ابداعات شیخ علاءالدوله است. هر چند تا این زمان سند معتبری برای اثبات این مدعا ارائه نشده است امّامی توان فرض مداخله شیخ را در بهبود نظام آبیاری موصوف و قانونمند کردن آن به اعتبار نشانه‌های فراوان از علائق وی به آب و آبیاری پذیرفت.
- ۱۸- برای مطالعه این داستان، رک: چهل مجلس، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۳ و نیز: سید مظفر صدر، همان، صص ۱۱۶-۱۱۷.
- ۱۹- فصل اول از باب ششم، کتاب العروه، نقل از صدر، همان، ص ۳۱.
- ۲۰- مقدمه مصنفات، همان، صص ۵۳-۵۴، نقل به معنی. از شیوه‌های سه گانه مورد اشاره استاد مایل هروی از دو شیوه دیگر، یکی با عنوان "نثر شاعرانه" که بر اساس آن نویسنده از بیشترین ابزار و اسباب شاعرانه - تشبیهات، استعارات، موازنه‌ها و... بهره می‌برده است، مانند آثار منسوب به خواجه عبداللّه انصاری و روح الارواح سمعانی و... دیگر "نثر رسمی و ادبی" که برخی مشایخ صوفیه - خاصه پس از ورود آراء ابن عربی در خانقاههای ایران و شرق جهان اسلام - برگزیدند، یاد کرده است.
- ۲۱- برگزیده از رساله "شطرنجیه" نقل از مصنفات، همان، ص ۳۲۶.
- ۲۲- برگرفته از رساله "آداب السفره" همان، صص ۸-۹.
- ۲۳- مقدمه دیوان کامل اشعار فارسی و عربی، همان، ص ۱۹.

۲۴- مطالعه این وقف‌نامه جالب به برکت شوق و علاقه خانواده فرهنگ‌پرور معتمدی - فرزندان زنده‌یاد دکتر سیدابوالفضل معتمد هاشمی معتمدالاطباء- و به لطف دوست و همشهری فرهیخته سروش معتمدی میسر گردید.

۲۵- برگرفته از وقف‌نامه عمیدالملک سمنانی، همان، نسخه زیراکس .

۲۶-گفتنی است که با همه این تأکیدات و تصریحات و نفرین‌ها سرانجام این موقوفات در چنگ دولتیان افتاد. موقوفات عمیدالملک به فرزندان "اعز اکرم" و در نزاع میان ایشان پاره پاره و بلعیده شد و املاک وقفی شیخ علاءالدوله به مرور زمان از بین رفته، قسمتی مورد تجاوز صاحبان املاک مجاور رقبات موقوفه قرار گرفته و قسمتی مورد تعدی دیوانیان واقع و ظاهراً در دوره نادری به ضبط دیوان درآمده و چندی به صورت خالصه دولتی عمل و در زمان فتحعلیشاه قاجار وقف بر مسجد سلطانی سمنان شده است. (صدر، همان، ص ۱۱۵).

۲۷- وقف‌نامه عمیدالملک، همان.